
عکس: ابوالفضل شاهی / ایران

شهروندان از تدارک برنامه های خود برای استفاده از بلندترین شب سال به «ایران» گفتند

یلدا فرصتی برای تجدید خاطره

پرستو رفیعی
خبرنگار

نام دیگرش تولد است و زایش. یلدا را می‌گویم، بلندترین شب سال، شب جشن و دورهم‌نشینی ایرانیان به بهانه خرم روز. سال‌ها که نه قرن‌هاست که یک دقیقه طولانی‌تر بودن آخرین شب پاییز و طولانی شدن روزها در زمستان دستمایه جشن و شب‌نشینی ایرانی‌ها شده و در گامی فراتریکی از کهن‌ترین آیین‌های فرهنگی ایرانیان لقب گرفته است.

شب یلدا که می‌شود، فرقی نمی‌کند از کدام طبقه اجتماعی باشی کشاورز یا دهقان، تحصیلکرده یا بیسواد، پزشک یا کارمند، همه و همه برای خوشامدگویی به روشنایی تا پاسی از شب بیدار می‌مانند، فال می‌گیرند، شادی می‌کنند و می‌خندند و تنقلات می‌خورند. چرا که یلدا یا همان چله خودمانی یکی از همگانی‌ترین جشن‌های ایرانی است.

اما در زندگی پرمشغله امروزی که انسان‌ها در بند مشکلات زندگی و معیشت گرفتار شده‌اند چنین رسومی تا چه اندازه استمرار خواهند یافت؟

در شرایطی که مسیر پرپیچ و خم زندگی، پیوندهای عاطفی و خانوادگی را ضعیف کرده و انسان‌ها را به سمت دوری از یکدیگر سوق می‌دهد بازهم رنگ و بویی از یلدا باقی مانده است؟ آیا افزایش تمایل انسان جامعه امروزی به تنهایی در سایه شبکه‌های اجتماعی مجالی برای دورهمی خانوادگی در شب یلدا باقی گذاشته است؟

برای یافتن پاسخ این پرسش‌ها به میان مردم می‌روم.

تبسم دختری بیست و چهار پنج ساله است که حتی هنگام پاسخگویی هم چشم از صفحه گوشی‌اش بر نمی‌دارد. او می‌گوید هرسال شب یلدا به خانه مادر بزرگ می‌رویم. تا نیمه‌های شب آنجاییم، شیرینی می‌خوریم و تخمه می‌شکنیم.

او به فال حافظ اعتقادی ندارد و ترجیح می‌دهد شبکه‌های مجازی را چک کند. بیدار ماندن تا نیمه شب به مدد شبکه‌های مجازی جذابیت بیشتری برایش دارد تا خواندن دیوان حافظ توسط دایی‌جان!

الهه معلم است در یک دبستان دخترانه. می‌گوید هرسال با کمک والدین در مدرسه جشن یلدا برگزار می‌کنیم تا بچه‌ها بیشتر با این سنت قدیمی آشنا شوند. هرسال با هزینه والدین کمی آجیل و انار می‌خریدیم. پفیلا و هندوانه هم تهیه می‌کردیم و بعد از این‌که بچه‌ها شعرهایی را که آماده کرده بودند می‌خواندند ما آموزگاران هم داستان‌هایی برای آنها می‌خواندیم و سعی می‌کردیم با زبان کودکانه برخی از ارزش‌های زندگی مانند احترام به بزرگترها را برایشان پررنگ کنیم. خلاصه که سعی می‌کردیم جشن شاد و البته آموزنده‌ای برایشان برپا کنیم. امسال اما بسیاری از والدین از پرداخت هزینه جشن سر باز زده‌اند چرا که آجیل خیلی گران شده است. به همین دلیل ماهم سعی کردیم با هزینه کم به جای آجیل نخودچی و کشمش بخریم و به جای میوه‌های مختلف به همان انار بسنده کنیم، اما جشن را برگزار کنیم تا کودکان علاوه بر شادی و نشاط از آموزه‌های این جشن بهره ببرند. نمی‌خواهیم بچه‌ها این سنت را فراموش کنند.

اما بهاره دختری که خود را بیست ساله و دانشجو معرفی می‌کند با آب و تاب از شب یلدا می‌گوید: هرسال خانه پدربزرگم جمع می‌شدیم اما امسال قرار است تنوعی ایجاد کنیم و مراسم یلدا را در خانه یکی از خاله‌ها برگزار کنیم. تعدادمان زیاد است و تا صبح یا مارپله بازی می‌کنیم یا تخته نرد، فال حافظ هم می‌گیریم این مسئولیت را همیشه پدرجان برعهده دارد. چشمکی می‌زند و می‌گوید البته بیشتر وقت‌ها فال ما را آن طور که خودش دوست دارد می‌گیرد. خوردن تنقلات و چای قند پهلو هم که یک پای شب‌نشینی یلدا است. گاهی آنقدر تنقلات می‌خورم که تاچند روز نمی‌توانم به تخمه و آجیل نگاه کنم. می‌خندد و چشمانش برق می‌زند. شب یلدا را دوست دارم همه دورهم جمع می‌شویم و حسابی خوش می‌گذرانیم. چقدر حالت خوب می‌شود وقتی می‌بینی هنوز برای دختری در این سن و سال حافظ خوانی اهمیت دارد. پیاده به سمت آجیل‌فروشی معروفی در یکی از خیابان‌های تهران می‌روم هنوز صد قدمی مانده تا به مغازه برسم که با صفی طولانی مواجه می‌شوم. پیر و جوان، زن و مرد در صف ایستاده‌اند. انگار اینجا آجیل شب یلدا را ارزان‌تر می‌فروشد. پیرمردی که تقریباً جزو آخرین نفرات صف است می‌گوید: آجیل گران شده به همسرم گفتم امسال را با کمی تخمه و میوه بگذرانیم مهم دورهم بودن است اما می‌گوید باید برای عروسمان هدیه شب چله ببریم، چله‌ای بدون آجیل که نمی‌شود و منشأ حرف و حدیث است. همین باعث شده شال و کلاه کنم و برای گرفتن یک کیلو آجیل ارزان‌تر یک ساعتی در ترافیک بمانم تا به اینجا برسم و نیم ساعتی هم درصف بایستم. خنده‌ای می‌کند و می‌گوید خوب عروس‌داری سخت است دیگر باید شأن پسرمان را در مقابل خانواده همسرش حفظ کنیم.

زنی که سن و سالی گذرانده یکی دو نفر جلوتر در صف ایستاده، به سمتمان نگاه می‌کند گمان می‌کنم او هم حرف‌هایی دارد به سمتش می‌روم سلام که می‌کنم سفره دلش را باز می‌کند: دختر جان سن تو قد نمی‌دهد آن روزها که ما بچه بودیم کسی به دنبال پسته و بادام شب چله نبود که.

آنچه برایمان لذتبخش بود دورهم نشستن و گل گفتن و گل شنیدن بود. برای لبو و کدو تنبل خوردن قند در دلمان آب می‌شد اما شاهنامه خوانی پدربزرگ یا بزرگتر خانواده که سواد داشت ما را از سفره و کرسی‌های گرم جدا می‌کرد و به میان داستان می‌کشاند. درس زندگی را هم در خلال همان داستان‌های شاهنامه می‌آموختیم. اما این روزها گوش شنوا کجاست که داستان‌خوانی هم باشد. اصلاً بچه‌های این دوره و زمونه گوش دادن بلد نیستند. مدام گوشی به دست در شبکه‌های مجازی وقت می‌گذرانند. کاری به کارشان نداشته باشی ۲۴ ساعت شبانه‌روز را با گوشی‌هایشان می‌گذرانند. اگر به زور و غرغر هم آنها را به پای میهمانی شب یلدا بکشانی در گوشه‌ای می‌نشینند و با گوشی خود وقت می‌گذرانند طوری که رفتارشان باعث خجالتت خواهد شد.

از آنها خداحافظی می‌کنم به سمت خیابان‌های بالا شهر به راه می‌افتم. فاخته و فرید زن و شوهر جوانی هستند که سگشان را برای گردش به خیابان آورده‌اند. آنها شب یلدای سال گذشته‌شان را چنین تعریف می‌کنند: سال گذشته در یک تور شب یلدا شرکت کردیم از چند روز قبل هزینه‌اش راپرداخت کردیم و جا رزرو کردیم. مراسم جالبی بود در یک باغ خارج از شهر جشن را برگزار کرده بودند تا پاسی از شب موسیقی پخش می‌شد و حافظ و شاهنامه می‌خواندند. پذیرایی هم خوب بود و دیگر نیاز نبود ما از کسی پذیرایی کنیم یا نگران مرتب کردن و تمیز کردن خانه بعد از رفتن میهمان‌ها باشیم. هردو با هم می‌گویند خیلی خوش گذشت اما حیف که امسال نمی‌توانیم از این تورها استفاده کنیم چون اجازه نمی‌دهند کسی را همراه خود ببریم. سگشان را می‌گفتند.

بهروز اما مرد میانسالی است که شب یلدای سال گذشته را در یکی از همین تورها گذرانده است. او هم معتقد است که مراسم خوب و البته لاکچری که در این تورها تدارک دیده می‌شود خیلی جذاب است و حرفی برای گفتن باقی نمی‌گذارد جز تنهایی. بهروز می‌گوید: به ما خیلی خوش گذشت اما همه غریبه بودند دلم می‌خواست بقیه اعضای خانواده‌ام هم کنارم بودند. می‌دانید جوانان خوبی در آن جشن بودند اما تا آمدیم با هم آشنا شویم وقت بازگشت به خانه بود.

امین هم پسری بیست و چند ساله است که با لیوان آب میوه به سمت یکی از ماشین‌های مدل بالای پارک شده در کنار خیابان می‌رود. از او در مورد شب یلدا می‌پرسم کمی مکث می‌کند انگار یلدا تا به‌حال به گوشش نخورده و از سیاره‌ای دیگر آمده است. برایش توضیح می‌دهم که شب یلدا بلندترین شب سال همان شبی که اعضای خانواده دورهم جمع می‌شوند را می‌گویم شما در آن شب مانند بقیه به خانه بزرگترها می‌روید یا خودتان میزبانید؟ یا اصلاً هیچ‌کدام؟ می‌گوید گزینه سه یعنی هیچ کدام. پدرم که کار دارد البته حق دارد باید پول دربیاورد و خرج زندگی‌مان را تأمین کند. مادرم هم که یا در بیمارستان مشغول رسیدگی به مریضی بد حال است یا آنقدر خسته که باید استراحت کند. من هم با دوستانم می‌روم دور دور. آخر شب هم در رستوران شام می‌خوریم به خانه برمی‌گردیم.

یعنی برنامه شب یلدا با برنامه شب‌های دیگرت فرقی ندارد؟ این را من می‌پرسم و او در پاسخ لبخندی می‌زند و می‌گوید: چرا این جور شب‌ها می‌توانم بیشتر با دوستانم باشم نگاهی به آب میوه‌اش می‌اندازد انگار به زبان بی‌زبانی می‌گوید خداحافظ خانم خبرنگار!

مهران اما مرد میانسالی است که با وجود مشغله فراوان از تلاشش برای خالی کردن برنامه کاری در شب یلدا می‌گوید: هرطورکه شده برنامه‌ام را خالی می‌کنم تا به همراه همسر و دو فرزندم به خانه پدرهمسرم برویم. سال گذشته را با خانواده خودم گذراندم، نوبتی است دیگر. او هدفش را تربیت فرزندانش عنوان می‌کند و ادامه می‌دهد می‌خواهم دختر و پسرم یاد بگیرند که اعضای خانواده بهترین و قابل اعتمادترین دوستان ما هستند. این دورهمی‌ها در صمیمی شدن آنها با فرزندان فامیل بسیار مؤثر است.

سارینا زن جوانی است که در حیاط بیمارستان ملاقاتش کردم لباس سفیدش نشان می‌دهد پرستار است. شب یلدای امسال او با خیلی‌ها فرق دارد. امسال شیفت است و باید کنار کودکان مبتلا به سرطان و همراهانشان یلدا را به صبح برساند. امسال قرار بوده شب یلدا به خانه عموی همسرش بروند چراکه عمو محمد بزرگ فامیل است. می‌گوید: هرسال بیشتر فامیل خانه عمو محمد جمع می‌شویم. وجود عموجان و همسرش برکت است و اعضای خانواده را کنار یکدیگر نگه می‌دارد. حدود ۴۰نفری هستیم که در خانه عمو محمد دور هم جمع می‌شویم خیلی خوش می‌گذرد. هرکدام دونگ خود را پرداخت می‌کنیم تا عموجان اذیت نشوند آخر شب هم همه ظرف‌ها را می‌شوییم و خانه را مرتب می‌کنیم بعد به خانه‌هایمان برمی‌گردیم. اما امسال من شیفت هستم و نمی‌توانم همراه همسر و دخترم به خانه عموجان بروم. دخترم با شنیدن این موضوع خیلی ناراحت شد اما به او قول داده‌ام از طریق ایمو یا واتس‌اپ کنارش باشم. تکنولوژی‌های جدید این قبیل از مشکلات را بخوبی حل می‌کند.

راستش را بخواهید وقتی متوجه شدم شب یلدا شیفت هستم خیلی ناراحت شدم اما بعد با خود گفتم حتماً حکمتی دارد شاید قرار است امسال من دل کودکانی را شاد کنم که درد بسیاری تحمل می‌کنند. تصمیم گرفته‌ام برایشان داستان‌های شاهنامه را بخوانم و از قهرمانانی بگویم که برای زندگیشان تلاش می‌کنند. می‌دانی این کودکان و خانواده‌هایشان هرکدام قهرمانی بی‌نظیر هستند.

شنیده‌هایم را که جمع‌بندی می‌کنم خوب دستگیرم می‌شود که این روزها دیگر کسی برای آن اعتقاد قدیمی شب یلدا را جشن نمی‌گیرد. دیگر این خورشید نیست که با طلوع خود و شکاندن کمر تاریکی و پیروزی بر سیاهی، مردم را دور هم جمع می‌کند. بلکه این نیازهای روحی، روانی و عاطفی انسان‌های عصر امروز است که آنها را به زندگی گروهی ترغیب می‌کند و جوان‌های فامیل را کنار مسن‌ترها نگه می‌دارد. شب یلدا و مراسمی از این دست همانند حلقه‌ای محکم نسل قدیم را به نسل جدید پیوند می‌دهد و با ایجاد صمیمیت نه تنها خاطره‌ای به یاد ماندنی در کتاب خاطرات خانواده‌ها به ثبت می‌رساند بلکه کوله‌باری از تجربیات زندگی را در اختیار آنها قرار می‌دهد.

جامعه شناسان نیز معتقدند راز و رمز پایایی و ماندگاری جشن شب یلدا در شرایطی که گذر زمان و تبدیل شدن جامعه سنتی به مدرن توانسته بسیاری از سنت‌ها را از بین ببرد تنها یک نکته است و آن نیاز به زندگی گروهی با وجود مشکلات و درگیری‌های زندگی مدرن است. دورهمی‌های به ظاهر ساده نه تنها بهانه‌ای برای شادی است بلکه عاملی اثربخش در استحکام کانون خانواده محسوب می‌شود. حقیقت این است که این رسوم به ظاهر ساده برای اعتبار بخشیدن به زندگی خانوادگی، تحکیم پیوندهای عاطفی و همچنین روابط اجتماعی پایه‌گذاری شده، سینه به سینه حفظ شده و نسل به نسل ادامه یافته است. از این رو می‌توان گفت برپایی جشن شب یلدا و جشن‌هایی از این دست در شرایط جامعه امروزی یک ضرورت غیرقابل انکار محسوب می‌شود. در تأیید این نظریه حتی برخی از کارشناسان اجتماعی هم اظهار نظر کرده‌اند. آنها معتقدند شب یلدا فرصتی است تا خانواده‌ها فارغ از هیاهوی زندگی و مشکلات روزمره مهارت گفت‌وگو را با یکدیگر تمرین کنند. همچنین ارتباط نسل جدید و قدیم و انتقال ارزش‌ها و باورها در خلال بیان خاطرات بزرگان فامیل می‌تواند چراغ راه پرپیچ و خم زندگی نسلی باشد که به واسطه مشغله فراوان زندگی کمتر فرصت بازبینی مهارت‌ها، رفع نقص‌ها و توانمندسازی خود را دارد.

> این روزها دیگر کسی برای آن اعتقاد قدیمی شب یلدا را جشن نمی‌گیرد. دیگر این خورشید نیست که با طلوع خود و شکاندن کمر تاریکی و پیروزی بر سیاهی، مردم را دور هم جمع می‌کند. بلکه این نیازهای روحی، روانی و عاطفی انسان‌های عصر امروز است که آنها را به زندگی گروهی ترغیب می‌کند و جوان‌های فامیل را کنار مسن‌ترها نگه می‌دارد. شب یلدا و مراسمی از این دست همانند حلقه‌ای محکم نسل قدیم را به نسل جدید پیوند می‌دهد و با ایجاد صمیمیت نه تنها خاطره‌ای به یاد ماندنی در کتاب خاطرات خانواده‌ها به ثبت می‌رساند بلکه کوله‌باری از تجربیات زندگی را در اختیار آنها قرار می‌دهد



حافظ، میهمان یلدا

الهه زارعی
خبرنگار

شب یلدا، آخرین شب پاییز و اولین شب زمستون که طولانی‌ترین و تاریک‌ترین شب در طول سال محسوب می‌شه نزدیکه، باز دورهمی خونه مادربزرگه و سور و سات شب چله.

به رسم هر سال باید خونه مامان بزرگ جمع بشیم که البته سال گذشته یه سنت‌شکنی تو خونواده ما رخ داد و اون هم اینکه خونه پسرخاله جان دور هم جمع شدیم، اما امسال مثل سال‌های قبل خونه مامان بزرگه دور هم جمع می‌شیم. از الان چند نفر از اعضای خونواده مأمور خرید سور و سات شب یلدا شدن آخه مگه میشه این شب رو بدون خوراکی‌ها و تنقلات خاص خودش برگزار کرد! ما ایرانی‌ها تو هر کاری نابلد باشیم اما رسم و رسوم کهن را خوب به‌جا میاریم شایدم بهانه‌ای که دور هم جمع بشیم! خلاصه اینکه شب یلدا که شب خوشامدگویی و شب استقبال از فصل زمستونه رو باید به رسم آبا و اجدادی مون خوب به جا بیاریم وگرنه این زمستون، زمستون نمیشه.

از دیگه رسم‌هایی که تو یه این شب باید حتماً به جا آورده بشه حافظ خونی و شاهنامه خونی که البته تا به‌حال یاد ندارم شاهنامه تو این شب تو خونواده ما جایی برای خودش باز کرده باشه، اما دیوان حافظ جزء لاینفک مراسم این شب خانواده ما محسوب میشه. من و خواهرم هر سال ده‌ها بار به هم یادآوری می‌کنیم که دیوان حافظ یادمون نره! این قسمت از مراسم یلدا هم تو خونواده ما متفاوت از رسم دیرینه‌اش برگزار می‌شه چراکه طبق رسم و رسوم باید پدربزرگ و مادربزرگ‌ها حافظ خوانی کنن، اما پدربزرگ ما که به رحمت خدا رفتن و مامان بزرگ هم سواد حافظ خوانی رو ندارن بنابراین این وظیفه خطیر به عهده خاله کوچیکس، البته چون این خاله ما صدای شیوایی دارن همه خونواده دوست دارن خاله جان اشعار حضرت حافظ رو بخونن البته همیشه هم چند نفری هستن که به کمین می‌شینن تا به محض اینکه خاله جان حافظ رو زمین بذارن، اونا هم اشعار این شاعر رو برای جمع زمزمه کنن، بعد از اینکه مراسم حافظ خوانی رو به اتمام می‌رسونیم همه به ترتیب می‌شینن تا خاله براشون تفألی به حافظ بزن، هر کدوم مون چشمامونو می‌بندیم و نیت می‌کنیم و منتظر می‌شینیم تا ببینیم حافظ برحسب نیت مون چی می‌گه. خلاصه هر کدوم از تنقلات و برنامه‌های شب یلدا اگر تو برنامه یلدایی ما حذف بشه، اما این حافظ حذف شدنی نیست.

مادربزرگ ها و پدربزرگ ها پای ثابت شب های یلدا

یاسمن صادق شیرازی
خبرنگار



مادربزرگ همیشه چند روز قبل‌تر از شب یلدا خانه را برای آمدن میهمان‌ها آب و جارو می‌کند. کشمش، گردو، آجیل، شیرینی، انار و پشمک می‌خرد. لنگان لنگان کرسی را از ته انباری می‌آورد و ملافه معروفش را روی آن پهن می‌کند. برگ‌های حیاط را جارو کرده و دست و رویی به خانه می‌کشد. هر روز به بهانه‌های مختلف شماره نوه‌ها و دخترهایش را می‌گیرد تا در لابه‌لای حرف‌هایش به آنها یادآوری کند که روز موعود را فراموش نکنند. پدربزرگ هم برای این روز ذوق زده است. از شب قبل خود را آراسته می‌کند. بهترین پلیورش را می‌پوشد. موهایش را شانه می‌زند تا آراسته‌تر از همیشه در کنار نوه‌ها و فرزندانش یلدا را جشن بگیرند. ماجرا به همین جا ختم نمی‌شود.

شوق و شادی وصف‌ناپذیری که حتی گذشت زمان نتوانسته آن را کم رنگ کند چنان در نگاه پدربزرگ و مادربزرگ نمایان است که می‌تواند انرژی و گرما بخش جشن یلدا باشد. ناتوانی و بی‌رمق بودن جسم آنها مانع پذیرایی از میهمان‌ها نمی‌شود و همیشه برای تعارف کردن خوراکی‌ها خودشان پیشقدم می‌شوند. پدربزرگ که شروع به قصه گویی می‌کند بچه‌ها ناخواسته از فضای میهمانی جدا شده و خود را در میان داستان تصور می‌کنند. انگار بزرگ ترهای خانواده همه درس زندگی را در خط به خط همین داستان‌ها به کودکان که بزرگ ترهای سال‌های آینده هستند می‌آموزند. مادربزرگ با لبخند همیشگی‌اش درحالی که دانه‌های انار را در پیاله‌های فیروزه‌ای می‌ریزد از خاطرات گذشته‌اش می‌گوید تا درس زندگی را در ذهن فرزندانش نهادینه کند.